

امنیت، توسعه و انتخاب  
استراتژیک: تلاش چین برای  
دستیابی به جایگاه قدرت  
بزرگ

وحید ذوالفقاری\*



---

\* دانشجوی دکترای سیاست تطبیقی و مدرس دانشگاه بامبرگ آلمان  
zolfaghari.vahid@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۹ تاریخ تصویب: ۹۴/۱/۲۵  
فصلنامه روابط خارجی، سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۶۳-۱۸۹.

## چکیده

نظام بین‌الملل در طی سال‌های اخیر شاهد خیزش فزاینده چین است که ضمن گذار از سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه و نظم‌ریز گذشته، توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی را در اولویت استراتژیک خود نشانیده است. اساس فلسفی سیاست‌های رفتاری چین در طی سال‌های اخیر، مفهوم جهان هماهنگ اما غیرمتشابه بوده است که نه تنها بر ثبات پویا و فعال تأکید نموده است، بلکه با تغییر رویکردهای اعمالی و اعلانی در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، در تلاش برای دستیابی به اهداف استراتژیک است. پرسش از منطق استراتژیک و مکانیسم‌های مدیریت سیاسی چین برای نیل به موقعیت جاری بین‌المللی، به عنوان اهتمام اصلی این پژوهش است. مشارکت راهبردی در نهادهای چندجانبه، گسترش دیپلماسی اقتصادی، تعقیب سیاست درهای باز و وابستگی متقابل پیچیده و همکاری با قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای، به عنوان فرضیه اصلی نگاشته می‌باشد. این پژوهش با استفاده از مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای، به تجمیع اطلاعات تحقیقی پرداخت و با استفاده از روش‌شناسی مدیریت استراتژیک و کاربست تئوری سازه‌نگاری، به تبیین روند دستیابی چین به جایگاه قدرت بزرگ می‌پردازد.

**واژه‌های کلیدی:** مشارکت استراتژیک، توسعه، قدرت بزرگ، جهان

هماهنگ، چین

## مقدمه

بخش گسترده‌ای از ادبیات سیاسی مدرن بین‌الملل، به تبیین خیزش چین در طی سال‌های اخیر می‌پردازد. تحلیل وضعیت چین، استلزام توجه به دو مسئله را ایجاد می‌نماید. نخست این که چین در طی دهه‌های گذشته، ضمن اتخاذ سیاست رادیکال و غیرمنعطف، درصدد نظم‌ریزی از جامعه بین‌الملل و تنظیم نظم جهانی بوده است. دوم با قدرت‌گیری رهبران اصلاح‌گرا، چرخش پارادایمی در گفتمان سیاسی چین ظهور یافته است که نگرش‌های این کشور را به سوی سیاست درهای باز و لیبرالیسم اقتصادی سوق داد.

این تغییر و تحولات منجر به تولید ادبیات ایجابی و سلبی گوناگونی شده است که برخی چنین وضعیت دیگرگونه را فرصتی برای تبدیل چین به نیروی تأثیرگذار در مسائل بین‌المللی (Kelly, 2003: 1-2) عنوان نمودند که قابلیت برسازگی رویکردی اعتمادساز و سازنده نسبت به مسائل بین‌المللی و جهانی را در خودش بارور ساخته است (Medeiros and Fravel, 2003: 22). در سوی دیگر و از منظر سلبی، تداوم چنین سیاست‌هایی در راستای اقدامات تجدیدنظر طلبانه و غیرمنعطفانه گذشته چین ارزیابی می‌شود که ضمن انتقاد از سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان ملل متحد، بیش از دو دهه مترصد ایجاد بدیلی برای چنین سازمان‌هایی بوده است (Gungwu, 2008: 21). اما پایداری سیاست‌های ناهمسازانه و نامتقارن، تا پایان انقلاب فرهنگی و متعاقب آن، روی کار آمدن نسلی از رهبران اصلاح‌گرا در اواخر دهه ۷۰ بوده است. پیرو چنین تغییرات گسترده و فزاینده، دو مسئله مهم در نسل جدید رهبران چین تولید شده است که پایایی و مانایی آن تا به امروز هم به عنوان دکترین سیاست‌های اِعمالی و اِعلانی نخبگان سیاسی و دولت‌مداران این



کشور درآمده است. نخست تبلور و تجلی رویه‌ها و رویکرد استراتژیک در نظام تفکراتی و سیاست‌های عملی رهبران چین و دوم؛ تکوین دکترین «ترویج و اجتناب‌ناپذیری تغییر»<sup>۱</sup> بدین معنا که تنها مسئله‌ای که تغییر نمی‌یابد، این است که همه چیز درصدد تغییر است (Kerr, Harris and Yaqing, 2008: 110). در واقع، وقوع تغییرات شگرف در چین به دنبال جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸ و گذار از جنگ طبقاتی به سوی توسعه اقتصادی، متأثر از چند متغیر بنیادی بوده است. اول، رکود و فقر جمعیت چین. دوم، تجهیز شناختی و تلاش برای توسعه اقتصادی به عنوان پیش‌زمینه پیشرفت و ثبات داخلی و در نهایت، تأثیرگذاری بر جامعه بین‌المللی. سوم، چرخش پارادایم و گفتمان مسلط در چین و تفسیر نوین از سیاست درهای باز و ارتباطات بین‌المللی (Xiaoping, 1993: 242-311). اکنون چین به درک این مسئله رسیده است که تجربه بازیگر چالش‌گر و تجدیدنظرطلب در طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۵۰، ثابت نموده است که کاربست استراتژی مقابله‌جویانه محض و عدم استفاده از استراتژی همکاری، منجر به امنیت‌زدایی و فرصت‌سوزی از یک‌سو و تهدیدسازی و چالش‌آفرینی از سوی دیگر می‌شود. بر این اساس، همسازی و همکاری با هنجارهای بین‌المللی، بسترهای لازم برای تکوین هویت بازیگر مسئول در جامعه بین‌المللی را تمهید می‌نماید. بنابراین، با اقدامات مستمر، چین از یک کشور بیرونی به یک کشور مهم در جامعه بین‌الملل مبدل شد که درصدد تداوم سیاست محافظه‌کاری خویش برای پایداری نظم جهانی و منطقه‌ای است.

حال با تأمل و تعمق در ادبیات پژوهشی بالا، این پژوهش درصدد واکاوی سیاست‌های رفتاری جمهوری چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ و ترسیم امنیت و هویت نوین برای خود برآمده است. به عبارت دیگر، نحوه کنش و واکنش و گشت و بازگشت چین را در دستیابی به موقعیت قدرت بزرگ و بازیگر تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی تحلیل و تبیین می‌نماید. بداعت این پژوهش در روش‌شناسی و استفاده از منابع جدید و داشتن نگاه انتقادی است. بر این اساس، با

استفاده از روش مدیریت استراتژیک، به بررسی روند تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های گوناگون پرداخته می‌شود. این پژوهش از دو بخش تشکیل شده است. ادبیات تئوریک به عنوان بخش نخست پژوهش است که موضوع پژوهش را در قالب یک چهارچوب نظری مشخص تئوریزه می‌کند. بخش دوم، سیاست‌های رفتاری چین را در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌الملل تبیین می‌نماید. هر یک از سطوح سه‌گانه دارای انشعابات گوناگونی هستند که به آزمون فرضیه تحقیق می‌پردازند. در نهایت، به جمع‌بندی تحقیق پرداخته می‌شود.

### ۱. فهم رفتار بین‌المللی چین

تاریخ روابط بین‌الملل مملو از تئوری‌های مختلفی است که از چشم‌اندازهای گوناگون، مقوله امنیت را به بند تعریف و تشریح محتوایی درآوردند. خاستگاه و منبع این مطالعات نه تنها امریکا و غرب بوده است، بلکه درگیری‌های دالان خاورمیانه، فقر و بی‌ثباتی روزافزون در افریقا و آسیا به ویژه آسیای جنوبی، شکاف سیاسی جدید در غرب بر سر چگونگی رهبری جهان و حل منازعه آن و مسائل ناشی از جهانی شدن و تسری بی‌ثباتی سیاسی ناشی از آن به بسیاری از کشورها و به ویژه ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید است که مطالعات امنیتی را هم از منظر پوزیتیویستی و هم پساپوزیتیویستی مورد مطالعه قرار داده است. در واقع، سیر تحول مطالعات امنیتی، پیوند نزدیکی با تطور تاریخی نظام بین‌الملل و رشد فکری و معرفتی آن پیدا کرده است.

از منظر تئوریک، خیزش چین با تئوری‌های مختلفی بررسی شده است. در این پیوند، ضمن بیان کوتاهی از ادبیات تئوریک، سازه‌نگاری برای تئوریزه‌سازی موضوع پژوهش برگزیده شد. ادبیات واقع‌گرایانه راجع به ظهور چین به عنوان قدرت بالقوه، بر ارتباط بین تغییرات ساختاری نظام بین‌المللی و رشد قدرت‌های بزرگ تمرکز نموده است. از منظر این تئوریسین‌ها، خیزش چین به عنوان قدرت بزرگ بالقوه، بایستی در بستر پایان نظام دوقطبی و متعاقب آن، تبلور عصر تک‌قطبی مطالعه شود. در این پیوند، دولت‌هایی که رشد اقتصادی موفقیت‌آمیز را تجربه نمایند، نه تنها درصدد چالش‌آفرینی و فرصت‌سوزی برای وضعیت محافظه‌کار

بین‌الملل برمی‌آیند، بلکه با تجدیدنظر در منافع کلاسیک و سنتی و تلاش برای ترسیم منافع فراملی، امنیت قدرت بزرگ جهانی را به مخاطره می‌اندازند (Layne, 1993: 3). از منظر رئالیستی، چین در حال تبدیل شدن به قدرت بزرگی است که چالش‌هایی برای ایالات متحده در نظام تک‌قطبی ایجاد می‌کند. این پویاها در راستای تصدیق این استدلال قرار دارد که نظام تک‌قطبی منجر به ظهور قدرت‌های رقیبی در نظام بین‌الملل خواهد شد که هر نوع اقدام و کنشی برای ممانعت از ظهور قدرت‌های در حال رشد، به مسئله‌ای امنیتی بدل خواهد شد (Layne, 1993: 45-46). تغییر ساختاری دیگری که بسترهای لازم برای هدایت چین به سوی تأمین امنیت را تمهید می‌کند، نظام موازنه قوای در حال تغییر در منطقه آسیا-پاسیفیک است که با پایان یافتن جنگ سرد، نوعی خلا قدرت<sup>۱</sup> تولید شد (Dunne & Schmidt, 2014: 107-109). در این پیوند، از زمان اجرای سیاست درهای باز و رویکرد اصلاح‌گرایانه در عصر ژیاو پینگ تا به امروز، رهبران چین به طور فعالانه‌ای مترصد توسعه امنیت ملی فراگیر بوده‌اند تا توانایی تولید کارآمدی برای رقابت سیاسی، نظامی و اقتصادی با قدرت بزرگ دیگر را در خودشان تقویت نمایند.

بر اساس رویکرد لیبرالی، رفتار دولت‌ها نه بر اساس محدودیت‌های ساختاری کنش، بلکه با فرهنگ، ایدئولوژی و ساختار سیاسی تنظیم می‌شود. در این پیوند، دولت‌ها تمایل اندکی به منازعه از یک‌سو و تمایل گسترده‌ای به توسعه اقتصادی و تجاری نشان می‌دهند (Dunne, 2014: 116-117). بر این اساس، بازخیزی تدریجی چین به عنوان یک کنش‌گر تأثیرگذار در نظام بین‌الملل، به عنوان پیامد اصلاح اقتصادی موفق و سیاست درهای باز در طی دو دهه گذشته بوده است. بر این اساس، بنیان این مفروضه که چین دموکراتیک، سیاست مسالمت‌آمیزی را در پیش می‌گیرد، بر پایه تئوری صلح دموکراتیک قرار گرفته است. اما تقلیل‌گرایی تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل و عدم شمولیت آن از یک‌سو و ناتوانی آن در تبیین روند دگردیسی‌های گوناگون در چین معاصر به ویژه در عصر اصلاحات، منجر به کاربست تئوری سازه‌انگاری برای تبیین موضوع تحقیق حاضر شده است که ضمن

داشتن گستره فراگیر، ابعاد گوناگون مسئله را مشخص می‌سازد.

مطالعات امنیتی سازه‌انگاران، رویکردی بسیار غنی در عرصه سیاست و روابط بین‌المللی است. از این منظر، سازه‌انگاری تلاشی معرفت‌شناسانه برای پرهیز از به کار بردن مفهوم مطالعات امنیتی به مثابه پدیده‌ای کاملاً منسجم و تحت سیطره کنش‌های فردی و پوزیتیویستی است. مفهوم سازه‌انگاری همچنین سعی در پرهیز از غلتیدن در مفهومی معکوس از اجتماع و هنجارها دارد که به عنوان مقوله‌ای منطقی متشکل از عناصر مجزا است که هریک، خارج از ارتباط آنها با دیگری تشخیص یافته‌اند (اصالت عنصر و منافع). سیالیت و شناور بودن مفهوم امنیت ملی که ناشی از علل ذاتی نهفته در متن آن است، منجر به ننگ‌چیدن تحولات و دگردیسی‌های عصر پس از جنگ سرد در بند تبیین‌تئوری‌های ماتریالیستی-فراماتریالیستی و ساختارگرا-کنش‌گرا شده است که استلزام رستاخیز تئوری سازه‌انگاری را به عنوان نظریه برساخت‌گرا، در مظان توجه قرار داده است که تبیین‌ها و تحلیل‌هایش از تغییرات سیاسی عرصه بین‌الملل، بیشتر مقرون به حقیقت و واقعیت است.

این تئوری با خدشه دار کردن صلابت ادعاهای رهیافت‌های کلاسیک راجع به امنیت ملی، وارد ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل شده است. بنابراین از منظر سازه‌انگاری؛ ۱- تعریف امنیت ملی برحسب پشتیبانی فیزیکی از دولت-ملت‌ها در برابر تهدیدات بیرونی، نه تنها تعریفی تنگ‌نظرانه، بلکه اخلاص‌آمیز است؛ چراکه در عصر تحولات و تطورات ساختاری، سیستمی و کنشی، امنیت ملی وجوه گوناگونی به دور خود تنیده است که هریک از منظر خاصی به تبیین آن می‌پردازند. ۲- انباشت، حفظ و گسترش ابزارهای واقع‌گرایانه و آرمان‌گرایانه، علاج همه چالش‌ها و آسیب‌های امنیتی است؛ چراکه حفاظتی ناقص است. بنابراین، پیچیدگی و آسیب‌پذیری چندگانه امنیت ملی سیستم‌های سیاسی، استلزام نگاهی ژرف‌انگار و مذاقه‌ای موشکافانه را ایجاب می‌کند. ۳- از منظر رهیافت‌های کلاسیک، نوع محیط امنیتی به عنوان عامل اصلی تبیین است، در حالی که دیدگاه‌های انتقادی، علاوه‌بر نوع محیط امنیتی، جنس موضوعات امنیتی را زیر ذره‌بین مطالعاتی خود می‌کشند.

۴- اتخاذ ابزارهای متناسب با نوع محیط امنیتی و نوع تهدیدات امنیتی، از دیگر اقدامات رهیافت‌های انتقادی است. به بیان دیگر، نوع ابزارها، براساس محیط امنیت

ملی کشورها اقتباس و به کارگیری می‌شود (Barnett, 2014: 156-160).

این رویکرد بر این باور است که خیزش چین به عنوان قدرت تعیین کننده، یک امکان متمایزی است و ممکن است به تغییرات ساختاری در آسیا به همراه بازتاب‌های گسترده‌ای بینجامد. از این منظر، جامعه‌پذیر نمودن چین براساس هنجارهای لیبرالی، از طریق مشارکت بسامان در نهادها و رژیم‌های بین‌المللی امکان‌پذیر است. روابط گسترده میان حزب کمونیست چین و جهان بیرون، فرهنگ استراتژیک، هنجارهای رفتار بین‌المللی و درک و فهم از هویت ملی، چین را به تدریج تغییر داده است. همچنین ادعا می‌شود که مشارکت گسترده احتمالاً به تغییر ایده، باورها و درک از منافع چین منجر خواهد شد که رفتار چین را بازساماندهی می‌نماید (Friedberg, 2005: 34-36).

بدین ترتیب، هریک از نظریات مختلف در روابط بین‌الملل، با ارائه تعابیر و تفاسیر منحصر به فرد براساس پایه‌های ارزشی خود، درصدد واکاوی چین و سیاست‌های اعمالی و اعلانی آن می‌باشد. در واقع، هریک از رویکردها، ضمن انتقاد از رهیافت‌های دیگر، بر مبنای بنیان‌های تفکرهای خود و تمهید مصادیق و عینیت سیاسی، به تحلیل سیاست‌های جمهوری خلق چین می‌پردازد. بر این اساس، قرائت‌های متعددی از پدیده‌های سیاسی در روابط بین‌الملل عرضه می‌شود که هریک ریشه در خاستگاه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود دارند.

## ۲. متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار چین

سنجش سیاست‌های تئوریک و عملی هر کشوری، نیازمند مطالعه آن در سطوح سه لایه است که ضمن شناساندن ابعاد و زوایای گوناگون آن، تأثیر آنها را بر دولت-ملت هدف مورد تحلیل و تبیین قرار می‌دهد. در این پیوند، مطالعه سیاست‌های رفتاری چین، جز در پرتو جایابی تئوریک آن در سطوح خرد، میانی و کلان، و بسترمندی عملی این کشور در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی میسر نیست.

برآورد پویایی‌های عرصه داخلی، کمک به فهم این مسئله می‌کند که از یک‌سو چگونه چین قادر است که نظم نوین جهانی را برسازد و از سوی دیگر، چگونه نقش چین در مسائل جهانی با نظم نوین بین‌المللی فعلی قرینه می‌شود. رشد





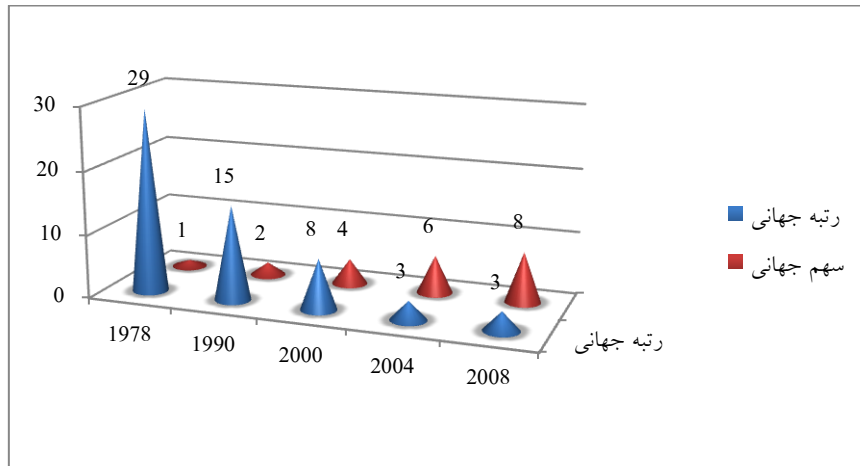
اقتصادی، توسعه تکنولوژیکی و نوسازی نظامی، مسائل ویژه‌ای است که بایستی در نظر گرفته شود؛ همچنان که ملی‌گرایی، رشد مطالبات اجتماعی، بی‌ثباتی ساختاری، سیاست‌های سطح والا، روابط مرکز-پیرامون و بازتکوین بوروکراسی دولتی باید مورد نظر باشد. بدین ترتیب، تکوین دیپلماسی نوین چین، فرایند پایداری از اکتشاف و آموزش است که با فرایندهای اصلاح و درهای باز سازگار است. عناصر تغییرپذیر داخلی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر سیاست خارجی و دیپلماسی چین دارد: ۱- تأثیر تغییر در توسعه اقتصادی بر اهداف سیاست خارجی و دیپلماتیک. ۲- سیاست درهای باز. ۳- تداوم و بهسازی سیاست خارجی چین. ۴- تأثیر تغییرات در جامعه چین بر روی دیپلماسی و فرایندهای تکوین سیاست خارجی (Kerr et al, 2008: 114-115).

با تصمیم حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸ و روی کار آمدن دنگ زیائوپینگ و در پیش گرفتن سیاست درهای باز و اصلاح‌گرا، چرخشی در گفتمان جنگ طبقاتی چین به سوی توسعه اقتصادی تولید شده است که نه تنها این متغیر را به عنوان ضرورتی برای توانمندی و قدرت‌یابی چین، بلکه به عنوان انتخاب استراتژیک این کشور نشانیده است. جهت‌گیری نوین چین متأثر از چالش‌های سه‌گانه فقر گسترده، ناامنی سرزمینی و ناهمسازی بین موقعیت بین‌المللی و جایگاهش به عنوان قدرت بزرگ و تجهیز شناختی چین و تفسیر نوین از سیاست اصلاحی و درهای باز بوده است. از منظر تاریخی، چین سنت استراتژی توسعه ملی را پیگیری می‌کرد. اگرچه نظام اقتصادی چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ رها شد، اما هدف ملی برای توسعه اقتصادی همچنان پایدار ماند. چنین سیاستی بستر لازم برای حکومت در جهت تعدیل و جهت‌گیری دوباره سیاستی را تمهید نمود که در نهایت، گذار به سوی جامعه ژیاوکونگ<sup>۱</sup> (جامعه پیشرفته متعادل) را هموار نمود. همچنین، تغییر تدریجی اقتصاد از رویکرد رشد محور به سوی الگوی رشد فراگیر را هموار ساخته است. در این پیوند، برنامه توسعه پنج ساله دوازدهم که در سال ۲۰۱۰ تنظیم شد و تا اواخر سال ۲۰۱۵ ادامه خواهد یافت، مدیریت نابرابری و

تکوین فضایی برای رشد پایدار را در اولویت قرار داده است که ضمن بازتوزیع عادلانه ثروت، مصرف داخلی را افزایش داد و زیرساخت‌ها و شبکه‌های امنیت اجتماعی را تقویت نمود. در حال حاضر، طرح پنج ساله شانزدهم (۲۰۲۰-۲۰۱۶) چین تنظیم شده که گذار به سوی اصلاحات ساختاری و تسهیل فرایندهای اجرایی برای تشویق بازارهای فعال و شکوفا، توسعه پیشرفت‌ها و نوآوری‌های تکنولوژیکی، تسهیل ایجاد اشتغال و گشایش‌های بیشتر را در اولویت قرار داده است. کارآمدی، برابری و پایداری‌پذیری به عنوان مهم‌ترین مفاهیم توسعه هستند که به عنوان اصول اصلی فرایندهای تنظیمی هستند که توسط کمیته اصلاح و توسعه ملی پیگیری شده است (UNDP, 2015: 6).

سیاست درهای باز، ارتباط بین بازارهای چینی و بین‌المللی را تقویت نمود و قدرت چین را گسترش داد. موقعیت چین شاهد یک تغییر اساسی در طی دو دهه قبل یعنی از زمان اتخاذ سیاست درهای باز بوده است. نرخ میانگین رشد تولید ناخالص داخلی چین از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۵، ۹٫۶۷ درصد بوده است. از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۵، تولید ناخالص داخلی چین از ۱۴۷٫۳ میلیارد دلار به ۲٫۳۷۴ تریلیون دلار افزایش یافت و نیز، سرانه تولید ناخالص داخلی این کشور از ۱۰۴۲ دلار در سال ۲۰۰۱، به ۵۴۴۵ دلار در سال ۲۰۱۱ رسید. همچنین، سرانه درآمد چین در طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۰، از ۲۰۰ دلار به ۱۰۰۰ دلار و در طی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۰ از ۱۰۰۰ دلار به ۵۰۰۰ دلار رسیده است و چین را در ردیف کشورهای با درآمد متوسط قرار داده است (World Bank, 2014). این آمار نشان می‌دهد که سیاست درهای باز چین، درصد درک رشد سریع در اقتصاد آن کشور است. بازار چین اکنون بخشی از بازار دنیا است و اقتصاد چین از طریق رابطه نزدیکش با بازارهای جهانی، در حال توسعه است. چین صادراتش را تقریباً تا ۴۳ برابر از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۴، افزایش داده است که نرخ رشد سالانه این کشور، ۱۷٫۴ درصد بود (Xiaoqi, 2005: 1-3). مجموع تجارت خارجی چین به ۱٫۱۵۴٫۸ میلیارد دلار رسیده است و وابستگی چین به تجارت خارجی بیش از ۷۰ درصد است (Zixian, 2005: 21). نمودار زیر رتبه چین در تجارت جهانی و سهم تجاری آن در سطح جهانی را نشان می‌دهد.

نمودار شماره ۱: رتبه و سهم چین در تجارت جهانی



Source: (Sun & Heshmati, 2010: 8)

براین اساس، ادغام در نظام اقتصادی دنیا، اقتصاد و موقعیت بین‌المللی چین را به طور قابل توجهی افزایش داده است. این توسعه منجر به تغییر گسترده‌ای در فهم چین از جهانی شدن، نظام بین‌الملل و موقعیتش در آن نظام شده است.

تغییر و تحول در دیپلماسی چین از الگوی حکمرانی فعلی چین برخاسته است که براساس محورهای ثبات و انعطاف‌پذیری بنیان می‌یابد. چنین الگوی حکمرانی متناسب با سیاست درهای باز و اصلاحی است و فضایی برای خلاقیت دیپلماتیک تمهید می‌نماید. نیروی پیش‌برنده سیاست‌های چین، همچنان حزب کمونیست است (Kerr et al, 2008: 120). در این پیوند، تجهیز سیاسی چین تنها برآیندی از تجارب تاریخی این کشور نیست، بلکه درس‌هایی است که از واقعیات تجربی برگرفته است. در حقیقت، فلسفه سیاسی دنگ ژیاوپینگ و جانشینان وی، به عنوان یکی از دوره‌های جست‌وجوی حقیقت از درون واقعیات است. بدین ترتیب، حکمرانی خوب در چین به معنای جست‌وجو برای توازن بین تغییر و تداوم، اقتصاد و جامعه و طبیعت و مردم است. این فلسفه پراگماتیک و عمل‌گرا از اصلاحات و سیاست‌های درهای باز حزب کمونیست چین به ویژه زمانی که با چالش‌ها و مشکلات گسترده‌ای در عصر تغییرات اجتماعی مواجه شد، حمایت نمود.

یکی از تغییرات اساسی که از سیاست درهای باز و اصلاح و توسعه اقتصاد بازار

امنیت، توسعه و انتخاب استراتژیک: تلاش چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ



چین برمی آید، شهری شدن جامعه چین است. در سال ۱۹۸۰، چین تنها ۱۹۰ میلیون جمعیت شهری داشته است. ۲۶ سال بعد (۲۰۰۶)، این رقم به ۵۷۷ میلیون نفر رسیده است که ۴۳٫۹ درصد کل جمعیت چین را دربرمی گیرد (CNSB, 2007: 1-5). به عنوان نتیجه شهری شدن، طبقات اجتماعی در چین متکثر و متنوع شده‌اند. طبقه متوسط براساس دکتترین «جامعه ژئوکنگ» سریعاً در حال رشد است (UNDP, 2015: 6). بعد مهم دیگر توسعه اجتماعی این است که توسعه و گسترش طبقات متوسط در چین، احساس حق مداری را در مردم تقویت نمود. گروه‌های مختلفی در جامعه چین که به دنبال حفظ منافع خودشان هستند، در روند سیاست‌گذاری عمومی مشارکت می‌کنند و از شبکه‌های اجتماعی مختلف مانند اینترنت استفاده می‌کنند.

توسعه بازارمحور چین نه تنها روند شهری شدن و طبقه‌بندی اجتماعی را تسریع بخشید، بلکه فرایند تکوین و توسعه جامعه مدنی چین را افزایش داد. تا سال ۱۹۷۸، اصلاحات اقتصادی، قدرت حکومت مرکزی را بر بخش خصوصی و مقامات محلی کاهش داد. حکومت استراتژی «دولت کوچک، جامعه بزرگ»<sup>۱</sup> را تعقیب نمود که درصدد محول نمودن برخی از مسئولیت‌های حکومت به بخش خصوصی و کاهش سرمایه‌گذاری حکومت و در نهایت کاهش حجم دولت بوده است؛ همچنین توسعه جامعه مدنی چین بعد دیگر مسئله است. قبل از سیاست‌های اصلاحی و درهای باز، چینی‌ها مشکلات عمومی را در حیطه مسئولیت حکومت می‌دانستند اما امروز، مردم از فرصت‌های بیشتری برخوردارند. در واقع، یکی از دلایل اصلی موفقیت چین، ائتلاف بین اهداف توسعه هزاره<sup>(۱)</sup> و اهداف ملی بوده است که شامل تقلیل فقر، کاهش گرسنگی، رشد آموزش و رشد سلامتی است. بدین ترتیب، فرایند دستیابی به اهداف توسعه هزاره در چین، پراگماتیک و نتیجه‌گرا است که با اراده سیاسی پشتیبانی می‌شود.

براین اساس، با تدقیق و موشکافی در متغیرهای تأثیرگذار چهارگانه بالا، می‌توان به اهمیت سه عنصر تأثیرگذار در سطح ملی - تلاش برای تأمین منافع، ترمیم وجهه و بازیابی هویت نوین و تلاش برای دستیابی به موقعیت شایسته

براساس کاربرد سیاست مدیریتی و هوشمند-پی برد.

این بعد از تحلیل و تبیین، خیزش چین را از طریق سنجش سیاست منطقه‌ای در آسیای شرقی، برسازی قدرت نرم در بستر آسیای شرقی و تلاش برای تأسیس منطقه‌گرایی نوین آسیایی مطالعه می‌نماید. تلاش برای تکوین سازمان‌های منطقه‌ای و مشارکت فراگیر و فعالانه در چنین سازمان‌هایی، تأثیرات گسترده‌ای بر فرایند سیاست‌های اعمالی و اعلامی چین گذاشته است که استلزام مطالعه و تبیین آن را دو چندان می‌سازد.

تأسیس حلقه اقتصادی چین<sup>۱</sup> که مشتمل بر کشورهای تایوان، هنگ‌کنگ و چین می‌شود، وابستگی متقابل منطقه‌ای یکپارچه‌ای را ایجاد نموده است که فرصت‌های لازم به ویژه برای جمهوری خلق چین در جهت تأمین منافع منطقه‌ای و بین‌المللی تمهید نمود. این حلقه از زمانی که هنگ‌کنگ و ماکائو در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ به چین بازگشتند، صورت واقعی‌تری به خود گرفته است. بازار مالی هنگ‌کنگ به خط‌مشی ویژه‌ای برای تأمین خواسته‌های مالی چین درآمده است. ماکائو بعد از آزادسازی صنعتی، به عنوان یکی از اصلی‌ترین سرمایه‌گذاران منطقه‌ای چین درآمده است. در همین راستا، تجارت تایوان با چین مرکزی در سال ۲۰۰۲، به ۳۷ میلیارد دلار رسیده است؛ در حالی که در سال ۲۰۰۵ به ۷۶ میلیارد دلار افزایش یافت (Cheung, 2008: 193). همچنین، مجمع «بواو»<sup>۲</sup> و «اجلاس آسیای شرقی»<sup>۳</sup>، دو سازمان منطقه‌ای هستند که دارای خط‌مشی چینی می‌باشند. مجمع بواو برای آسیا به طور رسمی در ۲۶ و ۲۷ فوریه ۲۰۰۱ در هاینن<sup>۴</sup> چین توسط نخست‌وزیر استرالیا «جیمز لی هاوک»<sup>۵</sup>، رئیس‌جمهور سابق فیلیپین «فیدل راموس»<sup>۶</sup> و نخست‌وزیر سابق ژاپن «هوسوکوا موری هیرو»<sup>۷</sup> بنیان یافت که به عنوان مجمع اقتصادی داووس برای

1. Chinese Economic Circle

2. Boao

3. East Asian Summit (EAS)

4. Hainan

5. James Lee Hawke

6. Fidel Ramos

7. Hosokawa Morihiro



خاوردور درآمده است (Cheung, 2008: 194). این مجمع به دنبال فرصت‌های برد-برد میان کشورهای آسیایی است که با حمایت قوی چین بنیان یافته و یکی از مشخصات آن، عدم عضویت امریکا است.

از دیگر سیاست‌های منطقه‌گرایانه چین، تأسیس سازمان همکاری اقتصادی شانگهای<sup>۱</sup> در سال ۱۹۹۶ است. منطقه‌گرایی نوین و به ویژه تأسیس سازمان شانگهای، فرصت‌های ویژه‌ای برای نقش‌آفرینی چین تولید نموده است که روند هویت‌یابی و تلاش برای دستیابی به موقعیت قدرت بزرگ در منطقه و جهان را تقویت نمود. در این پیوند، نقش‌های تعیین‌کننده جمهوری خلق چین در منطقه‌گرایی‌های نوین عبارتند از: الف- تنظیم راهبردهای مفهومی؛ این متغیر در اشاره به مفهوم «روح شانگهای» به کار گرفته می‌شود که نخستین بار توسط «جیانگ زمین»<sup>۲</sup> در سال ۲۰۰۱ عنوان شد و نه تنها شامل اعتماد متقابل، منافع متقابل، برابری، مشورت، احترام به تنوع تمدنی و تعقیب توسعه مشترک می‌شود، بلکه به عنوان بخش مهمی از مفهوم امنیت نوین چین درآمده است (Guang, 2008: 249). ب- تلاش برای نهادینه سازی؛ از زمان بنیان‌یابی سازمان همکاری شانگهای به ویژه بعد از حملات تروریستی ۲۰۰۱، چین به طور فعالانه‌ای در صدد نهادینه ساختن سازمان است. سه روز پس از حملات ۱۱ سپتامبر، دو مسئله توسط نخست‌وزیری چین «زو رونگجی»<sup>۳</sup> در کنفرانس نخست‌وزیران سازمان شانگهای در آلماتی بیان شد: ۱- تعجیل در تأیید منشور سازمان همکاری شانگهای و ۲- شروع به کار نمودن مکانیسم‌های ضدتروریستی شانگهای. راه‌اندازی دبیرخانه سازمان در پکن در ژانویه ۲۰۰۴ و تلاش‌های مؤثری که به ریاست دبیرکل آن «ژانگ دگونگ»<sup>۴</sup> انجام یافت، نقش مهمی که چین در تنظیم اقدامات سازمان با استفاده از نهادهای موجود ایفا می‌نماید را نشان می‌دهد. اما هنوز وظیفه مهم اصلاح ساختار نهادی سازمان همکاری شانگهای و به ویژه بهبود کارایی این سازمان باقی مانده است. برای این

1. Shanghai Cooperation Organization
2. Jiang Zemin
3. Zhu Rongji
4. Zhang Deguang

منظور، قطعنامه‌ای در اجلاس سازمان برای تقویت نقش دبیرخانه سازمان در نظام چندجانبه به تصویب رسید (Guang, 2008: 249). ج - حمایت مستقیم از پروژه‌های اصلی؛ چین تا اندازه‌ای به دلیل رشد اقتصادی بیشتر نسبت به دیگر اعضای سازمان شانگهای، حمایت مستقیم از پروژه‌های آن به عمل می‌آورد و حمایت مالی‌اش از سازمان بیشتر از بقیه کشورهای عضو است. برای نمونه، رئیس‌جمهور «هو جین تائو» در اجلاس «آستانا»<sup>۱</sup> وعده داد که چین اهمیت زیادی برای تکمیل اعتبار صادراتی ۹۰۰ میلیون دلاری خریداران که در اجلاس تاشکند قول آن را داده است، قائل است. براین اساس، اجرای طرح حمایت صادراتی، همکاری و توسعه اقتصادی را در سازمان رشد داد (Guang, 2008: 250).

اما علی‌رغم وجود فرصت‌های لازم برای منطقه‌گرایی نوین، چالش‌ها و تهدیداتی چون وجود گفتمان‌های خصومت‌آمیز، تفاوت در نظام‌های اجتماعی و سیاسی، عدم توازن در سطح توسعه اقتصادی و سنت دیرین ناسازگاری قومی و خیزش آن در روابط میان دولت‌های منطقه (Dent, 2002: 4-8)، افزایش نگرانی از قدرت در حال رشد چین به ویژه بعد از بحران تنگه تایوان در سال ۱۹۹۶ و برآمدن تئوری «تهدید چین»<sup>۲</sup> (Preble, 2006: 13-15)، تغییرات در ترکیب قدرت در ساختار بین‌المللی آسیای شمال شرقی و منازعه بین چین، کره جنوبی و ژاپن بر سر رهبری منطقه (Womack, 2003-4: 529-548) و حضور ژئوفیزیکی ایالات متحده و موقعیتش به عنوان دولت دوفاکتوی منطقه و مانع تراشی آن در روند تأسیس نهادهایی مانند تأسیس بخش آسیایی صندوق بین‌المللی پول و دیگر سامانه‌های اقتصادی منطقه‌ای بدون حضور آمریکا (Kurlantzick, 2001: 19-28) و هژمونی چالش‌های امنیتی در نظام تفکرات استراتژیک آمریکا علیه چین (Johnston, 2004: 65-100) در روند منطقه‌گرایی نوین چین وجود دارد که رهایی از آن، استلزام تولید سرمایه اجتماعی منطقه‌ای و فرصت‌های اعتمادساز برای برسازی منطقه‌گرایی براساس اصول عقاید، هویت و اجماع جمعی در بستری چندجانبه را ایجاب می‌نماید. در این پیوند، تلاش‌های



گسترده چین برای مذاکرات شش‌جانبه<sup>۱</sup> یک نمونه برجسته است که تلاش‌های چین را برای ایجاد اعتماد در منطقه نشان می‌دهد.

اساساً رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل، معروض متغیرهای سه‌گانه‌ای است که به تحلیل و تبیین وضعیت و موقعیت کشورها می‌پردازد. این متغیرها شامل ساختار قدرت جهانی، توسعه اقتصادی جهان و نظم نهادی جهان است که سیاست‌های رفتاری چین در عرصه جهانی و زیرسیستم‌های جهان را هم مشروط می‌کند (Katzenstein, 2005). براساس این مدل، رفتارهای کنش‌گران عرصه جهانی به طور کلی و جمهوری خلق چین به طور خاص، طیفی از پویش‌های مسالمت‌آمیز تا خشونت‌آمیز را مشتمل می‌شود. به بیان دیگر، اقدامات یک دولت می‌تواند از تلاش برای حل منازعه و ارتقای همکاری با دیگر بازیگران تا ایستارهای خشونت‌آمیز، سیاست توسعه‌طلبی و تشدید منازعه را مشتمل شود که به موازات اتخاذ چنین ایستارها و سیاست‌های رفتاری، به نقش‌آفرینی در عرصه بین‌المللی و جهانی می‌پردازد.

جمهوری خلق چین به عنوان یکی از کشورهای رشد یافته در طی سال‌های اخیر، با گذار از سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه و نظم‌ریزانه و روی آوردن به سیاست‌های دیپلماتیک و همسازانه، مفاهیم نوینی برای سیاست خارجی خود تعریف نموده است که بسترهای لازم را برای تمهید جایگاه قدرت بزرگ چین تولید می‌نماید که عبارتند از: ۱- توسعه مسالمت‌آمیز<sup>۲</sup> که بر سیاست عدم خشونت متمرکز دارد. ۲- امنیت نوین<sup>۳</sup> که بر امنیت متقابل و همکاری‌ها تأکید دارد. ۳- همکاری برد-برد<sup>۴</sup> که فهم بازی با حاصل جمع صفر در مسائل بین‌المللی را تکذیب می‌نماید. ۴- تکوین جهان هماهنگ و متقارن<sup>۵</sup> که بر وحدت در کثرت، مذاکره برای حل و فصل منازعات و دموکراتیزاسیون در سیاست جهان تأکید می‌نماید. همان‌طوری که این مفاهیم نشان می‌دهد، چین در صدد اتخاذ سیاست‌های انقلابی و

- 
1. Six- Party Talks (SPT)
  2. Peaceful Development
  3. New Security
  4. Win- Win Cooperation
  5. Harmonious World



تجدیدنظرطلبی در نظام بین الملل نیست، بلکه خواهان تبدیل شدن به بازیگری مسئول، خردمند و سازنده در مسائل جهانی است (Yaqin, 2008: 39). بنابراین، دستیابی به چنین ظرفیت‌ها و فرصت‌های سازنده در عرصه جهانی، سیاست چین را بر دیپلماسی قدرت بزرگ، دیپلماسی اقتصادی و دیپلماسی چندجانبه متمرکز ساخته است که به تشریح آنها می‌پردازیم.

**دیپلماسی قدرت بزرگ:** نخستین چهره دیپلماسی نوین چین، بهبود رابطه‌اش با قدرت‌های بزرگ است. قبل از سال ۱۹۷۹، در حقیقت از زمان بنیان‌یابی جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، رابطه چین با قدرت‌های بزرگ، چالشی بوده است. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ایالات متحده آمریکا اصلی‌ترین دشمن چین بوده است و دو کشور در طول جنگ دو کره و ویتنام، با یکدیگر مقابله نمودند. در اواخر دهه ۶۰ و ۷۰، اتحاد شوروی جایگزین آمریکا به عنوان نخستین دشمن چین شد و در سال ۱۹۶۹، دو کشور وارد یک جنگ مرزی شدیدی با یکدیگر شدند. تنها از زمان چرخش در اهداف و مقاصد ملی و سیاست خارجی چین در سال ۱۹۷۹ بود که دیپلماسی چین درصدد بهبود رابطه‌اش با قدرت‌های بزرگ برآمده است. این نخستین بار در تاریخ جمهوری خلق چین است که این کشور سیاست «نداشتن دشمن»<sup>۱</sup> را در رابطه‌اش با قدرت‌های بزرگ در نظام بین الملل اتخاذ نموده است. از سوی دیگر، عضویت چین در سازمان‌ها و نهادهای چندجانبه در مقایسه با سال‌های قبل از روی کار آمدن دولت‌های اصلاح‌گرا، شاهد رشد فزاینده‌ای است که در جدول زیر مشاهده می‌شود.

عضویت چین در کنوانسیون‌های چندجانبه و میزان تجارت خارجی این کشور (درصدی از GDP)

سال	عضویت	سال	تجارت بین‌المللی
۱۹۴۹-۱۹۷۰	۷	۱۹۸۰	۱۲٫۶۱٪
۱۹۸۰	۶۶	۱۹۹۰	۲۹٫۹۷٪
۱۹۹۰	۱۶۱	۱۹۹۵	۴۰٫۳۳٪
۲۰۰۰	۲۲۲	۲۰۰۰	۴۳٫۹۲٪
۲۰۰۷	۲۹۸	۲۰۰۵	۶۳٫۸۶٪

Source: (FMPRC, 2008) (STATS, 2008)



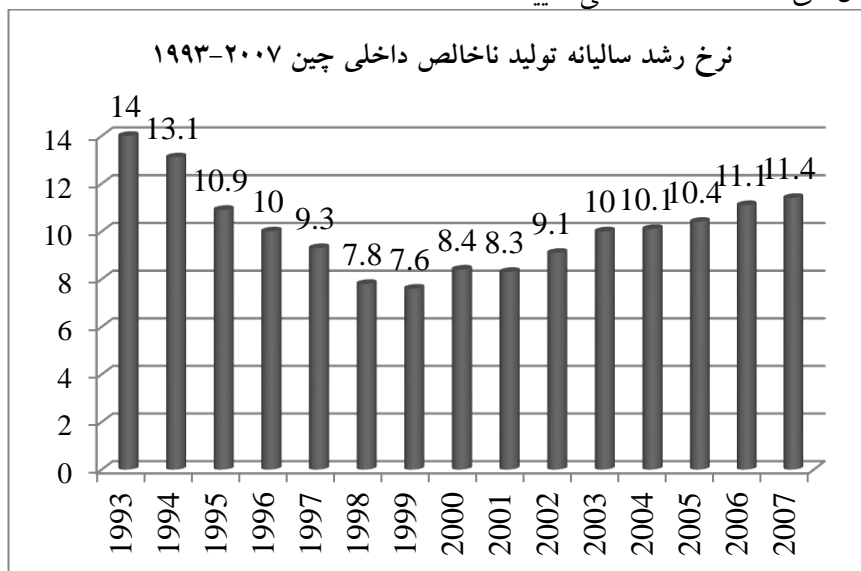
امروزه، از طریق دیپلماسی قدرت بزرگ، چین در تلاش برای تداوم رابطه‌ای باثبات تقریباً با همه قدرت‌های بزرگ در درون نظام بین‌المللی است. این کشور مشکلاتی را که با آمریکا در خصوص بمب‌گذاری در سفارت چین در یوگسلاوی سابق در سال ۱۹۹۹ پیدا نمود را حل و فصل کرد و یک مشارکت راهبردی سازنده با ایالات متحده در دوران زمامداری کلینتون به وجود آورده است. حتی سخنرانی‌های جورج دبلیو بوش بعد از انتخاب شدنش به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا، مبنی بر این که چین یک شریک استراتژیک نبوده است، تأیید کننده گفته‌های بالا است. متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، همکاری دو کشور در تعقیب سیاست‌های ضدتروریستی و آغاز مذاکرات استراتژیک در سطح وزرا در سال ۲۰۰۵، که بسترهای توسعه همکاری‌ها در مسائل جهانی را تمهید نمود، منجر به رابطه‌ای راهبردی‌تر و هماهنگ‌تر بین دو کشور شده است. در این اثنا، چین رابطه‌اش با دیگر قدرت‌های بزرگ را توسعه بخشید و رابطه‌اش با اتحادیه اروپا ثبات لازم را پیدا نمود. مذاکرات و گفت‌وگوهایش را با روسیه راجع به مسائل مرزی سامان بخشید و دو کشور در صدد همکاری در درون سازمان همکاری شانگهای هستند (Guang and Jian, 2006: 21-45). چین همچنین رابطه‌اش را با هند، استرالیا، برزیل و دیگر قدرت‌های در حال ظهور از طریق کانال‌های دیپلماتیک و مردم با مردم توسعه بخشیده است. تجربه رابطه تنش‌آلود با ژاپن در دوران حکومت «جونئی چیرو کویزومی»<sup>۱</sup> منجر شد تا دو کشور مشکلاتی در رابطه با یکدیگر داشته باشند که دیدارهای سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۶ رؤسای دو کشور از یکدیگر، منجر به تقلیل چالش‌های دو کشور شده است.

**دیپلماسی اقتصادی:** دومین ویژگی دیپلماسی نوین چین، دیپلماسی اقتصادی فعال این کشور است. در گذشته، دیپلماسی چین بر سیاست‌های والا<sup>۲</sup> متمرکز بوده است. از دهه ۵۰ تا ۷۰، مسائل سیاسی و نظامی بیشتر توجهات را به خودش منعطف ساخته است. تنها در سال ۱۹۷۹ بوده است که اهداف ملی این کشور به سوی توسعه اقتصادی سمت‌گیری کرده است و دیپلماسی اقتصادی جایگاه مهمی پیدا نموده است. در نمودار زیر، رشد تولید ناخالص داخلی چین را در طی

1. Junichiro Koizumi

2. High Politics

سال‌های مختلف مشاهده می‌نمایید.



Source: (World Bank, 2008)

با توجه به نمودار بالا، رشد اقتصادی چین در طول سه دهه گذشته قابل توجه است و نه تنها ملت را غنی‌تر ساخته است، بلکه مشروعیتی برای حکومت اصلاح‌گرا تمهید نموده است. در واقع، دیپلماسی چین وظیفه مهمی دارد تا در حالی که امنیت اقتصادی کشور را از مداخلات سلبی و تنش‌زای خارجی محافظت نماید، به طور کاملاً باثباتی، چین را به سوی نظام اقتصادی دنیا رهنمون سازد. دیپلماسی اقتصادی برای تداوم و پایداری چنین پیشرفت‌هایی، نقش انسجام بخشی ایفا می‌نماید. دیپلماسی اقتصادی چین شامل توسعه روابط اقتصادی با دیگر کشورها، جلب سرمایه خارجی، ایجاد توافقنامه تجارت آزاد<sup>۱</sup>، و تشویق سرمایه‌گذاران چینی برای مشارکت در جامعه اقتصاد جهانی است. عضویت در سازمان تجارت جهانی، هم یک گام اساسی و هم یک حرکت نمادین بوده است که تصمیم قاطع چین را برای تبدیل شدن به بخشی از اقتصاد دنیا نشان می‌دهد. این نوع دیپلماسی به عنوان یکی از مهم‌ترین سیاست‌های چین برای پیوند با نظام اقتصادی دنیا جهت دستیابی به



توسعه داخلی و ملی است. وابستگی متقابل بسیار بالای اقتصاد چین با اقتصاد دنیا، نتیجه آشکار دیپلماسی اقتصادی این کشور است. در این پیوند، فرایند عضویت یک نوع منحنی آموزش برای چینی‌ها است (Shirk, 2006: 199-220). اگرچه این واقعیت دارد که چینی‌ها تمایل شدیدی برای تداوم سیاست‌های اصلاح‌گرا و درهای باز و تلاش برای ایجاد اتحاد بیشتر در اقتصاد جهانی دارند، اما مسئله مهم‌تر شاید این است که مقامات حکومت در سطوح مختلفی جامعه‌پذیر شدند و مفهوم اقتصاد بازار را نهادینه ساختند و در تلاش برای اجرای آن در سطوح مختلف داخلی هستند. بدین ترتیب، دیپلماسی اقتصادی ابزاری مهم برای توسعه اقتصادی و فرایندی است که مقامات چینی را در بازار جهانی جامعه‌پذیر می‌نماید.

**دیپلماسی چندجانبه:** بعد مهم دیگر دیپلماسی نوین چین، منافع فزاینده و اقدامات فعالانه این کشور در عرصه دیپلماسی چندجانبه است. قبل از اواسط دهه ۱۹۹۰، چین فرایندهای دیپلماتیک دوجانبه را ترجیح می‌داد. یک نمونه در تأیید این سیاست، روابط در حال تحول چین با «انجمن آسیای جنوب شرقی» (آ.سه. آن) است. در گذشته، چین به دلیل این که چندجانبه‌گرایی را به معنای آ.سه. آن متحد علیه چین آسیب دیده تعبیر و تفسیر می‌کرد،<sup>(۲)</sup> متمایل به برقراری ارتباط دوجانبه با کشورهای عضو بوده است (ASEAN Secretariat, 2005: 1-3). امروزه چین ضمن تداوم روابط دوجانبه با کشورهای عضو آ.سه. آن، روابط چندجانبه را هم نیز ارتقا داده است.

منافع چین در چندجانبه‌گرایی چه در سطح منطقه‌ای و چه جهانی، در اواسط دهه ۱۹۹۰ شروع شد. نخستین موفقیت در این زمان، سازمان همکاری شانگهای بوده است که کمک به تثبیت مرزهای شمالی چین از طریق همکاری چندجانبه با روسیه و ملل آسیای مرکزی نموده است. در سال ۱۹۹۷، زمانی که بحران اقتصادی و مالی آسیای شرقی اتفاق افتاد و معیارهای صندوق بین‌المللی پول تأثیرگذار نبود، ملل آسیای جنوب شرقی نیاز فوری و قوی به یک مجمع منطقه‌ای را احساس نمودند. چین سریعاً به این ذهنیت پاسخ داد و وارد سازمان آ.سه. آن به علاوه سه<sup>(۳)</sup>

و آ.سه.آن به علاوه گروه‌بندی‌های چندجانبه منطقه‌ای چین<sup>۱</sup> شد. از آن به بعد، دیپلماسی چین، ایجاد یک جامعه آسیای شرقی منطقه‌گستر را توسعه داد. به علاوه، چین درصدد یافتن راه‌حلی برای بحران هسته‌ای کره شمالی با آغاز مذاکرات شش‌جانبه برآمده است. همچنین در مذاکرات بین گروه هشت و ملت‌های در حال توسعه مشارکت می‌کند و به عضویت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در بسیاری از کشورهای بحران خیز درآمده است.

بدین ترتیب، چندجانبه‌گرایی به شناسه‌ای مهم و نو در دیپلماسی چین مبدل شده است. فرایند کناکنش و ارتباط منجر به کمک به توسعه همکاری میان نخبگان سیاسی شده است که شامل مسائل چندجانبه‌گرایانه می‌شود و این دیپلماسی چندجانبه‌گرا در خدمت منافع چین است و نتیجه برد-برد را تضمین می‌کند. این وجوه جدید دیپلماسی چین نشان از تمایل چین برای حل مشکلات و مدیریت اختلافات دارد؛ در واقع، درصدد تحقق تمامی اهداف سیاست خارجی چین است. در این پیوند، چین از هویت منفی و سلبی گذشته به سوی هویت صفر (خنثی) و در طی سال‌های اخیر به سوی هویت مثبت و ایجابی گذار نموده است که با تلقی سال‌های پیش‌رو به عنوان «عصر فرصت»، دیپلماسی فعالانه و همسازانه‌ای را با جامعه بین‌المللی در پیش گرفته است که امنیت، ثبات و توسعه اقتصادی را به عنوان اولویت نخست خود ترسیم نمود.

### نتیجه‌گیری

پرسش اصلی که این پژوهش به آن پرداخته است، این بوده است که چین چگونه و با کاربست چه خط‌مشی استراتژیکی درصدد ترمیم وجهه پیشینی و دسترسی به موقعیت قدرت بزرگ برآمده است. در پاسخ به چنین پرسش مهمی، ضمن واکاوی تبارشناسانه سیاست‌های رفتاری و گفتاری چین، رویه پلکانی این کشور برای نیل به قدرت بزرگ مورد کند و کاو قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق حکایت از این مسئله دارد که سال‌های حکومت رهبران رادیکال و هژمونی سیاست‌های مائوئیستی، روابط دیپلماتیک چین در منطقه و ساختار بین‌الملل را براساس مشروعیت



ایدئولوژیک ترسیم نموده است. اما روی کار آمدن رهبران اصلاح گرا منجر به در پیش گرفتن سیاست درهای باز و تلاش برای نوسازی اقتصادی و کاهش اهمیت ایدئولوژی کلاسیک مارکسیستی شده است. در این دوران، روابط خارجی چین بر پایه نوسازی اقتصادی و ثبات سیاسی پیگیری شده است. آن چه که امروز به عنوان تجربه‌های استراتژیک چین درآمده است، بر سه محور نظام چندقطبی متوازن و بازدارنده، اقتصاد بازار جهانی قانون محور با وابستگی متقابل، و جهان تمدن‌های مدرن، عقلانی و سکولار تمرکز یافته است. در واقع، چین با تأکید بر محور سه بعدی جهان امروز، در صدد بر ساختن نوعی «هژمونی شایسته» است تا بتواند ضمن کسب جایگاهی بایسته در عرصه منطقه و بین‌الملل، قابلیت رقابت و همکاری با قدرت‌های بزرگ را به دست بیاورد.

بدین ترتیب، نظام سیاسی چین یک متغیر وابسته است که متأثر از تغییرات فضایی مانند تغییر جامعه و اقتصاد تحول می‌یابد. اعتقاد بر این است که نظام سیاسی چین نیازمند تغییرات در عرصه‌های مختلف نهادی، هنجاری، مشارکتی و اجرایی است؛ همان طوری که اصلاحات زیادی در همه ابعاد در طی دهه گذشته انجام یافته است. در این پیوند، چین با اتخاذ استراتژی محاسبه‌گر و عقلانی از یک سو، گذار از جسارت تهاجمی سال‌های گذشته و عبور از سیاست تدافعی و رسیدن به جسارت سازنده و نیز کاربست سیاست محیط امنیتی غیرتقابلی از سوی دیگر، در صدد نیل به جایگاه قدرت بزرگ در سطح بین‌المللی است. در این راستا و برای عملیاتی‌سازی سیاست‌های اتخاذی، چین استراتژی‌های مختلفی را در پیش گرفته است که در سطح بین‌المللی شامل مشارکت استراتژیک،<sup>(۴)</sup> مشارکت مشورتی استراتژیک،<sup>(۵)</sup> مشارکت جامع و فراگیر،<sup>(۶)</sup> مشارکت فراگیر آینده‌گرا،<sup>(۷)</sup> مشارکت بلندمدت و باثبات<sup>(۸)</sup> و در سطح منطقه‌ای شامل مشارکت همسایگی شایسته،<sup>(۹)</sup> مشارکت دوستانه<sup>(۱۰)</sup> و مشارکت بنیادین<sup>(۱۱)</sup> می‌شود. بنابراین با عنایت به سطوح مختلف مشارکت و همکاری چین، استدلال می‌شود که پیشرفت چین در گرو تغییر ذهنیت دیپلماتیک است. به ویژه، چین بایستی از دیپلماسی سرافکنندگی و احساس حقارت که توسط قدرت‌های خارجی در قرن نوزدهم تحمیل شده است، گذار نماید. در واقع با گذار از ذهنیت شکار، قربانی و انزواگرایی، استراتژی هنجارمند

منطقی و اعتمادسازی را در ارتباط با قدرت‌های بزرگ در پیش گیرد تا قابلیت دستیابی به وضعیت قدرت بزرگ و مسئولیت‌پذیر در جامعه بین‌المللی برای چین محقق شود.

از منظری دیگر، مشارکت و همکاری چین در سطوح خرد، میانی و کلان، بازتاب دگرترین فلسفی کنفوسیوس است که بنیان‌های چین نوین را بر مبنای مفهوم «هماهنگ اما غیرمتشابه»<sup>۱</sup> استوار کرده است. براساس چنین الگو و دکترینی، با وجود نامتشابهات گوناگون میان کشورها و وجود رویکردهای پلورالیستی در عرصه جهانی، امکان مشارکت و همکاری بین کشورهای مختلف وجود دارد. در سطح مفهومی، این دکترین بر برابری و عدالت، رعایت وابستگی متقابل، تنوع و قانون‌پذیری و افزایش اعتماد و تساهل تأکید دارد. در سطح عملی، حاکمیت تمام دولت‌ها، اتحاد سرزمینی، نظام داخلی و مسیر توسعه بایستی مورد احترام قرارگیرد که در نهایت به برساختگی جهان هماهنگ منجر خواهد شد. در واقع، از منظر محققان چینی، مفهوم جهان هماهنگ آمیزش پیچیده‌ای از رئالیسم و ایده‌آلیسم در روابط بین‌الملل است. بنابراین، علی‌رغم ریشه‌های پیچیده و تأکیدات فرهنگی، ایده برسازی جهان هماهنگ در مقام بازساماندهی اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و مفهوم امنیت نوین چین تبلور یافته است. بدین ترتیب، استطاعت فلسفی و تبارشناختی چین، فرصت‌های لازم برای نیل به موقعیت قدرت بزرگ را تمهید می‌کند.

## یادداشت‌ها

۱. اهداف توسعه هزاره چین عبارتند از: از بین بردن فقر و گرسنگی، دستیابی به آموزش و سواد، رشد برابری جنسی و تقویت نقش زنان، کاهش مرگ و میر کودکان، بهبود سلامتی مادران، مبارزه با ایدز، مالاریا و دیگر بیماری‌ها، تضمین پایداری زیست‌محیطی و توسعه مشارکت جهانی برای توسعه.
۲. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ زمانی که رابطه اش با کشورهای عضو آ.سه. آن به خصومت کشیده شد.
۳. ASEAN+3 سه کشور الحاقی به آ.سه. آن عبارتند از: چین، ژاپن و کره جنوبی.
۴. Strategic Partnership همکاری امریکا و چین در اکتبر ۱۹۹۷.
۵. Strategic Consultative Partnership همکاری امریکا و چین در آوریل ۱۹۹۶.
۶. Comprehensive Partnership همکاری چین و فرانسه در می ۱۹۹۷.
۷. Comprehensive Partnership that Faces the Future همکاری چین و بریتانیا در اکتبر ۱۹۹۸.
۸. Long-term & Stable Constructive Partnership همکاری چین و اتحادیه اروپا در آوریل ۱۹۹۸.
۹. Good Neighbourly Partnership همکاری چین و کشورهای عضو آ.سه. آن در دسامبر ۱۹۹۷.
۱۰. Friendly Partnership همکاری چین و ژاپن در نوامبر ۱۹۹۸.
۱۱. Basic Partnership همکاری چین و کشورهای در حال توسعه مانند مکزیک در اواخر سال ۱۹۹۷.



## منابع

- ASEAN Secretariat. 2005. **Report of the ASEAN- China Eminent Persons' Group**, Jakarta. ASEAN Secretariat.
- Barnett, M. 2014. "Social Constructivism". In Baylis, John., Steve Smith and Patricia Owens (Ed.), **The Globalization of World Politics**: 155-168.
- Cheung, G. 2008. "Contested International Relations Theory and China's Constructing Regional Entitlement". In Wang Gungwu and Zheng Yongnian (Ed.), **China and New International Order**: 197-202. New York: Routledge.
- China National Statistic Bureau. 2007. Retrospection on China's Economic and Social Development from the 16th National Congress of the Communist Party of China to the 17th NCCPC. **Report Series**, No. 7.
- Dent, C. M. 2002. "Introduction: Northeast Asia: A Region in Search of Regionalism?". In Christophe M. Dent and David W.F. Haung (Ed.), **Northeast Asian Regionalism: Learning from the European Experience**. London: Routledge Curzon.
- Dunne, T. 2014. "Liberalism". In Baylis, John., Steve Smith and Patricia Owens (Ed.), **The Globalization of World Politics**: 113-125.
- Dunne, Tim and Schmidt. 2014. "Realism". In Baylis, John., Steve Smith and Patricia Owens (Ed.), **The Globalization of World Politics**: 99-112.
- Friedberg, A. L. 2005. "The Future of U.S- China Relations". **International Security**, 30(2): 7-45.
- Guang, P. 2008. "China in the Shanghai Cooperation Organization". In Wang Gungwu and Zheng Yongnian (Ed.), **China and the New International Order**: 237-255. New York: Routledge.
- Guang, Pan and Hu Jian. 2006. **The First New Regional Cooperation Organization at the 21st Century**. Beijing: Chinese Communist Party School Press.

- Guangwu, W. 2008. "China and the International Order". In Gungwu, Wang and Zheng Yongnian (Ed.), **China and the New International Order**: 21-31.
- Johnston, A. I. 2004. "China's International Relations: The Political and Security Dimensions". In Samuel S. Kim (Ed.), **The International Relations of Northeast Asia**: 65-100. Lanham, MD. Rowman & Littlefield.
- Katzenstein, P. 2005. **The World of regions: Asia and Europe in the American Imperium**. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Kelly, J. A. 2003. **U.S.- China Relations**. Washington DC: Testimony before the Senate Foreign Relations Committee.
- Kerr, Pauline, Stuart Harris and Qin Yaqing. 2008. **China's New Diplomacy**. Palgrave: Macmillan.
- Kurlantzick, Joshua(2001), "Is East Asia Integrating?", **Washington Quarterly**, Vol. 24, No. 4, PP:19-28.
- Layne, C. 1993. "The Unipolar illusion: Why New Great Powers will Rise". **International Security**, 17(4): 5-51.
- Li, R. 2009. **A Rising China and Security in East Asia; Identity Construction and Security Discourse**. New York: Routledge.
- Medeiros, Evan S. and M. Taylor Fravel. 2003. "China's New Diplomacy". **Foreign Affairs**, 82(6): 23-34.
- Preble, C. 2006. "Two Normal Countries: Rethinking the US- Japan Strategic Relationship". **Policy Analysis** (566): 1-28.
- Shirk, S. 2006. "Internationalization and China's Economic Reform". In Keohane, Robert and Helen Milner (Ed.), **Internationalization and Domestic Politics**. Beijing: Peking University Press.
- Sun, Peng and Almas Heshmati. 2010. "Economic Growth in China", **IZA Discussion Paper**, No. 5151.
- UNDP, 2013. **China's Progress Towards the Millennium Development Goals 2013 Report**, Prepared by the Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China and the United Nations System in China; Available at; <http://www.cn.undp.org/content/china/en/home/library/mdg/mdgs-report-2013>.
- United Nations Development Programme China. 2015. China, The Millennium Development Goals, and the Post-2015 Development Agenda. **MDGP Paper**, UNDP.
- Waltz, K. N. 1993. "The Emerging Structure of International Politics".



***International Security***, 18(2): 44–79.

Womack, B. 2003. "China and Southeast Asia: Asymmetry, Leadership and Normalcy". ***Pacific Affairs***, 76(4): 529–548.

World Bank. 2008. ***Data Statistics***.

World Bank. 2014. **World Development Indicators Database. Washington, DC.**

Xiaoping, D. 1993. **Selected Works of Deng Xiaoping. Foreign Language, 2-3.**

Xiaoqi, L. 2005. **Speech at the BFA 2005 Annual Conference.**

Yaqing, Q. 2008. "International Factors and China's External Behavior: Power, Interdependence, and Institutions". In Pauline Kerr, Stuart Harris and Qin Yaqing (Ed.), ***China's New Diplomacy***: 33–54.

Zixian, W. 2005. The Profound Meaning of the Increase of China's Foreign Trade Independence. **21th Century Economic Report.**